

به نام هستی نگار

مرزبان آبها

برداشتی از زندگی شهید نادر مهدوی

نقال با همان شکل و شمایل که از او انتظار میرود، با منتشایی در دست، پا در میدان میگذارد و گیوه هایش را ورمیکشد، آستین تا میزند و با دقت و لبخند، جماعت را مینگرد، دستی بر پرده میکشد؛ با قدرت کف بر کف میکوبد و با ابهت میخواند:

که این نامه را دست پیش آورم***ز دفتر به گفتار خویش آورم

سراسر زمانه پر از جنگ بود***به جویندگان بر جهان تنگ بود

ز نیکو سخن به چه اندر جهان***به نزد سخن سنج فرخ مهان

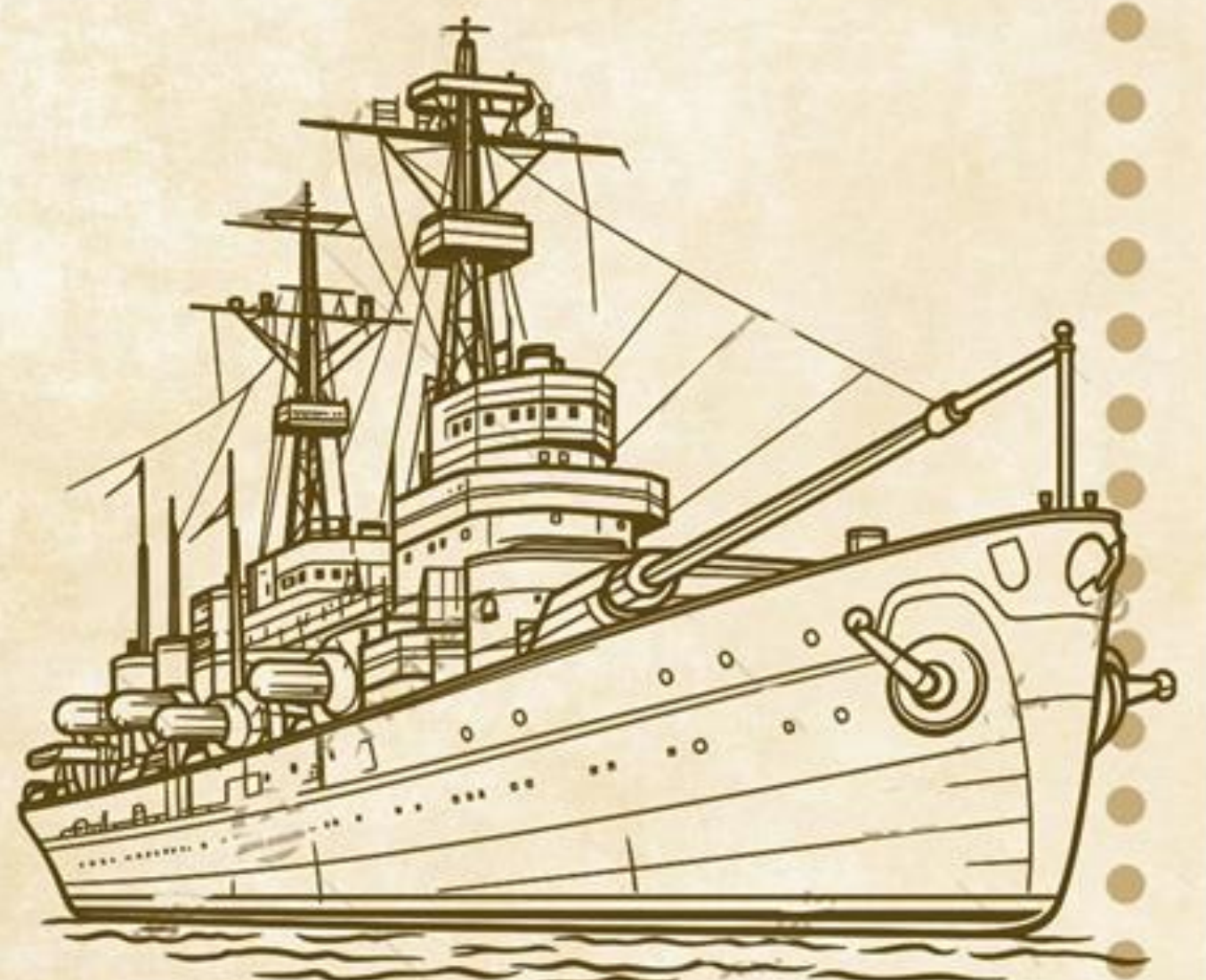
اگر نامدی این سخن از خدای***نبی کی بدی نزد ما رهنمای

به شهرم یکی مهربان دوست بود***تو گفتی که با من به یک پوست بود

سلامی به گرمای آفتاب تابناک خلیج همیشه پارس، به خنکای نسیم کوههای
همیشه استوار البرز و به دل بیقرار خزر. به نقل امروز و حکایت اینبار خوش
اومدین، خوش باشین و خوشی دل و سلامتی تنتون یک صلوات مارو مهمون
کنین

صلوات جمع

این پرده که میبینین و این شمایل که جلو روتون واستاده معلومه که بساط
نقل برپاست و پرده ی نقال گسترده؛ عادت مرسوم و سنت مألوف اینه که
نقال از اسطوره ها بگه و نبرد اونها با اهریمن، از رستم بگه و جنگش با دیو
سپید، حکایت اسفندیارو نقل کنه و رویینه تنی این یل شاهنامه رو با آب و
تاب تصویر کنه؛ اسطوره ی نقل امروز ما رستم نیست ولی رشادت و شجاعت
رستم در وجودش نهاده شده، اهریمن حکایت ما هم از جنس دیو سپید
نیست بلکه خبیث تر و پلیدتر از اونه. امروز و روی این پرده قراره حکایت یک
شهید رو با هم مرور کنیم که با شهادتش جاودانه شد و اسطوره؛ اسطوره‌های
که اهریمن نابکار و خونخواری مثل آمریکا برای شهادتش کلی نیرو و
تجهیزات از دریا و آسمون گسیل کرد تا خون سرخش خلیج همیشه پارس
مارو گلگون کنه.



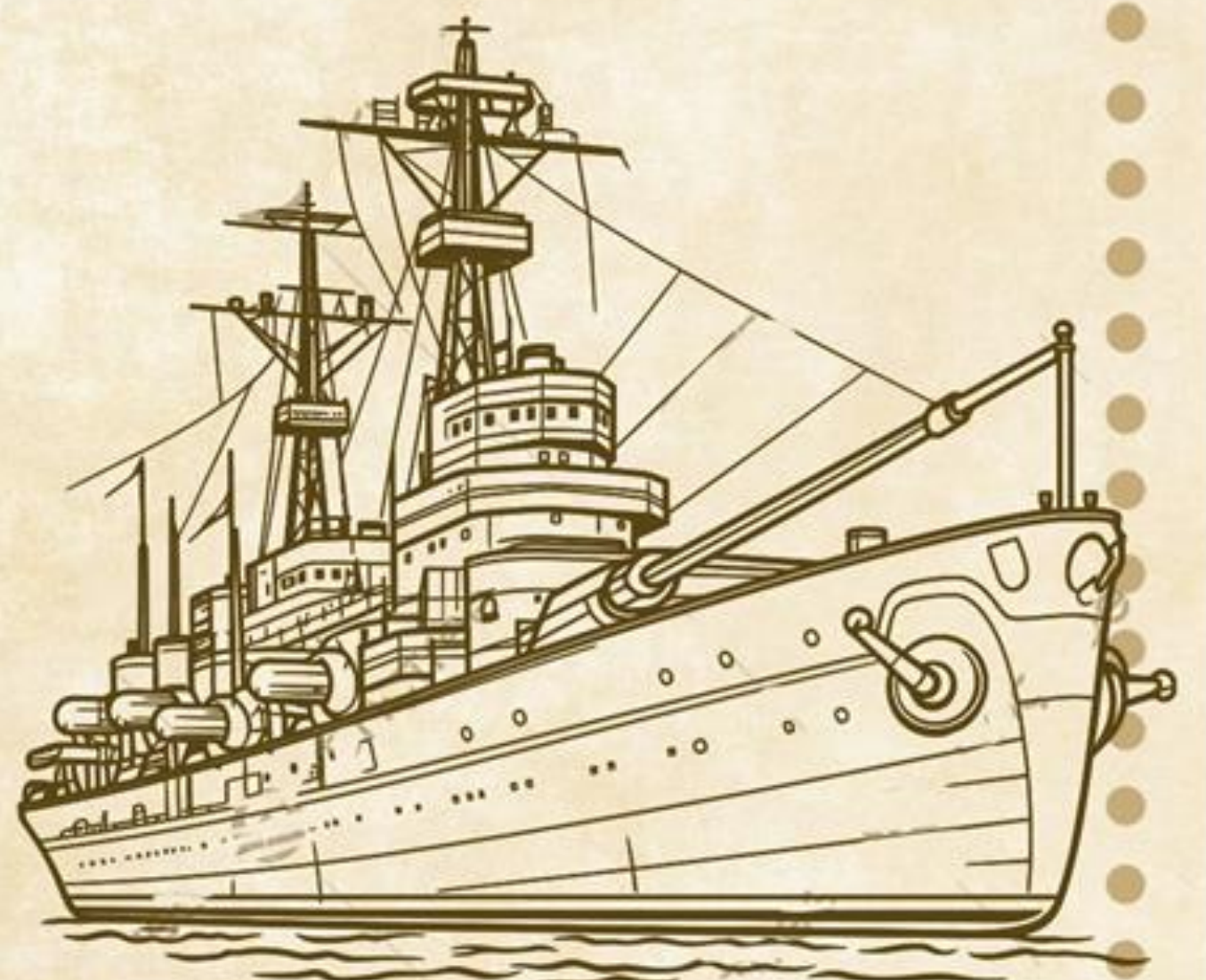
دست بر دست میکوبد

بی فوت وقت میریم سراغ نقل زندگی و زندگانی شهید نادر مهدوی. قهرمانی از دیار رییسعلی دلواری، بوشهر همیشه قهرمان

اشاره به تصویر شهید

یه روز قبل از شروع قیام تاریخی امام خمینی توی ۱۵ خرداد، یعنی چهاردهم خرداد ۱۳۴۲ خورشیدی توی یکی از روستاهای جنوبی ترین نقطه ی ایران، یعنی شهر دشتی استان بوشهر، پسری به دنیا اومد که اسمش رو حسین گذاشتن. حسین بسریا که بعد ها توی عملیاتها اسم مستعار نادر مهدوی رو برای خودش انتخاب کرد. حسین مصداق عینی اون جمله ی امام بود که تو شروع قیامش در سال ۴۲ گفت: سربازان من در گهواره ها هستن و الحق که چه پیشبینی دقیقی بود چون که بعدها در جنگ تحمیلی حسین بسریا یا همون نادر مهدوی یکی از سربازان و سردارانی شد که جلوی کشور قلدری مثل آمریکا قد علم کرد. توی دوران تحصیل یکی از بچه های بخشنده ی مدرسه بود که با وجود فقر و نداری، مدام

تصویر تقسیم غذا با همکلاسی



غذای خودش رو با همکالسی هاش تقسیم میکرد تا مبادا رفقاش گرسنه بمونن. تو همین ایام مبارزات انقلابی مردم علیه جور ستم شاهی به اوج خودش رسیده بود، نادر به خاطر فقر خانواده و دوری راه مدرسه از خانه مجبور میشه ترک تحصیل کنه و پیش پدر و برادرش تو مغازه کار کنه. اما شور انقلابی نادر، اون رو بیتاب کرده بود. یه بار که با دوستش تو یه سازمانی کار میکردن متوجه میشه رئیس اون سازمان هر روز به یک عکس بزرگ از شاه تو اتاقش، سلام میده. نادر تصمیم میگیره این عکس رو نابود کنه و تو یه غفلت رئیس، عکس رو پایین میکشه و قابش رو میشکنه

تصویر قاب شکسته از عکس شاه

قاب رو تو سطل آشغال میندازه و خودش هم کار تو اون سازمان رو ترک میکنه؛ با پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی همین که شنید برادر بزرگترش تو نیروگاه اتمی بوشهر آموزش نظامی میبینه فی الفور خودش رو به برادر رسوند

حضور شهید و برادرش در نیروگاه و آموزش نظامی

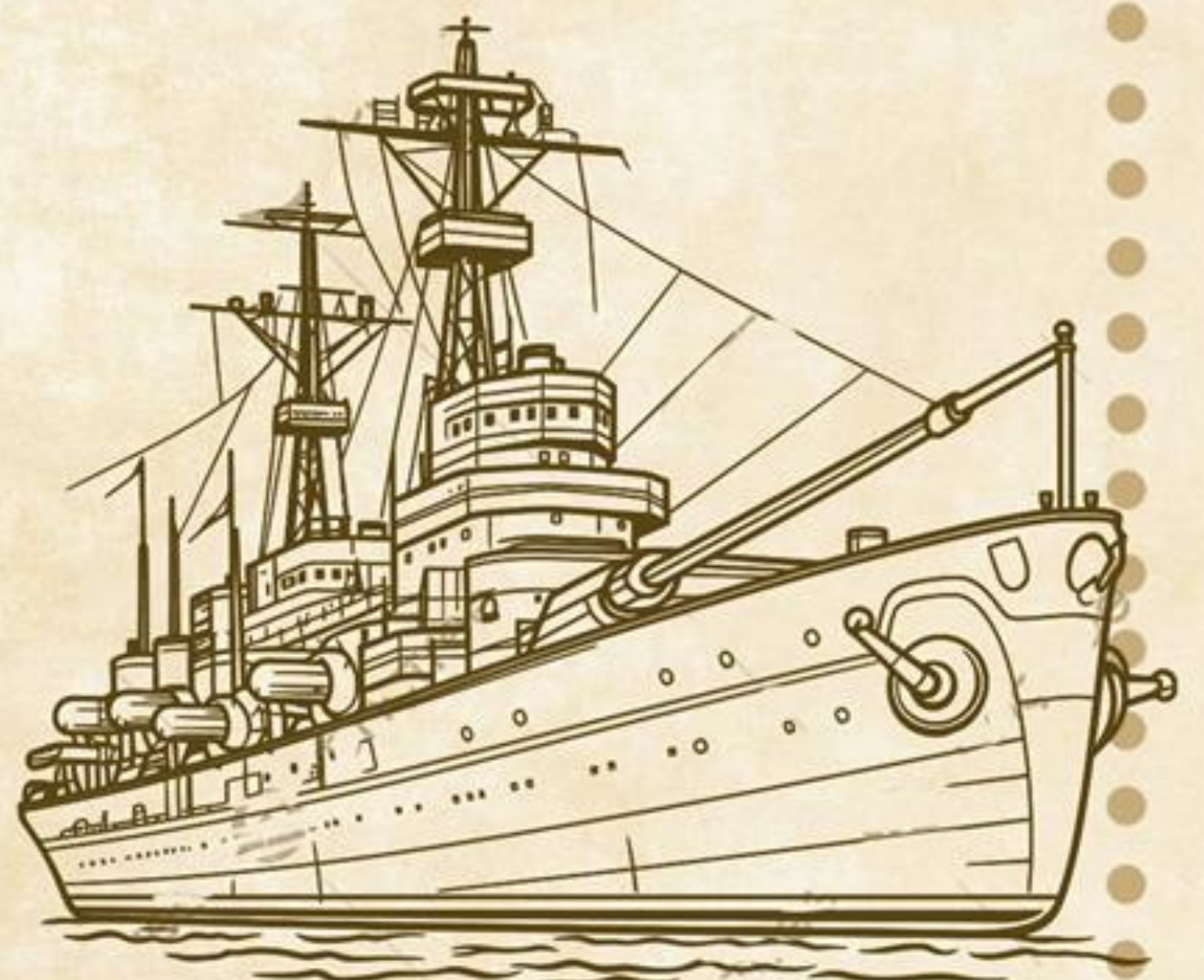
تو جنوب هر روز یه خبر جدید از تجاوز دشمن نابه کار به خاک پاک ایران شنیده میشد؛ نادر مغازه رو رها کرد و رفت در سپاه پاسداران خدمت کنه و سال ۱۳۶۰ تا سن ۱۸ سالگی آموزش اولیه ی پاسداری را در پادگان شهید عبدالله مسگر شیراز تمام کرد و بعدش به تهران اعزام شد تا توی نبردهای خیابانی با منافقین کوردل و وطن فروشای خائن لیاقت و توانایی های خودش رو نشون بده.



تصویر نادر در لباس فرماندهی ناوگروه

سال ۱۳۶۳ از راه رسیده و نادر تو یه حرکت ابتکاری یه ناوگروه درست کرده که اسمش رو گذاشته ذوالفقار. این یگان رزمی تازه تأسیس توی عملیات والفجر ۸ نیروهای رزمی رو با شناورهای خودش جابه جا کرد و تدارکات و پشتیبانی رو هم به بهترین وجه، انجام داد و بعد از عملیات هم، ناوها و ناوچه های دشمن، رو ردگیری کرد تا جلوی فعالیت نیروی دریایی عراق و مین گذاری در کانال خور عبدالله رو بگیرن این فرماندهی شجاع، از زمان ورود آمریکایی ها به خلیج فارس تا شهادتش، یک ۳ لحظه هم از نبرد با این جنایتکارای متجاوز دست نکشید و با تمام توان عملیات های بسیاری را علیه آمریکایی های زورگو و متجاوز ترتیب داد .

توی سالهای پایانی جنگ که عراق و صدام دید زورش به شیربچه های ایرانی نمیرسه دست به دامن اربابش آمریکا شد و آمریکا هم به بهانه ی حفاظت و اسکورت از کشتی های نفتی وارد خلیج فارس شد تا عمال عراق بتونه فرصتی برای فروش نفت داشته باشه.



تصویر ناو کویتی با پرچم آمریکا و اسکورت آمریکا

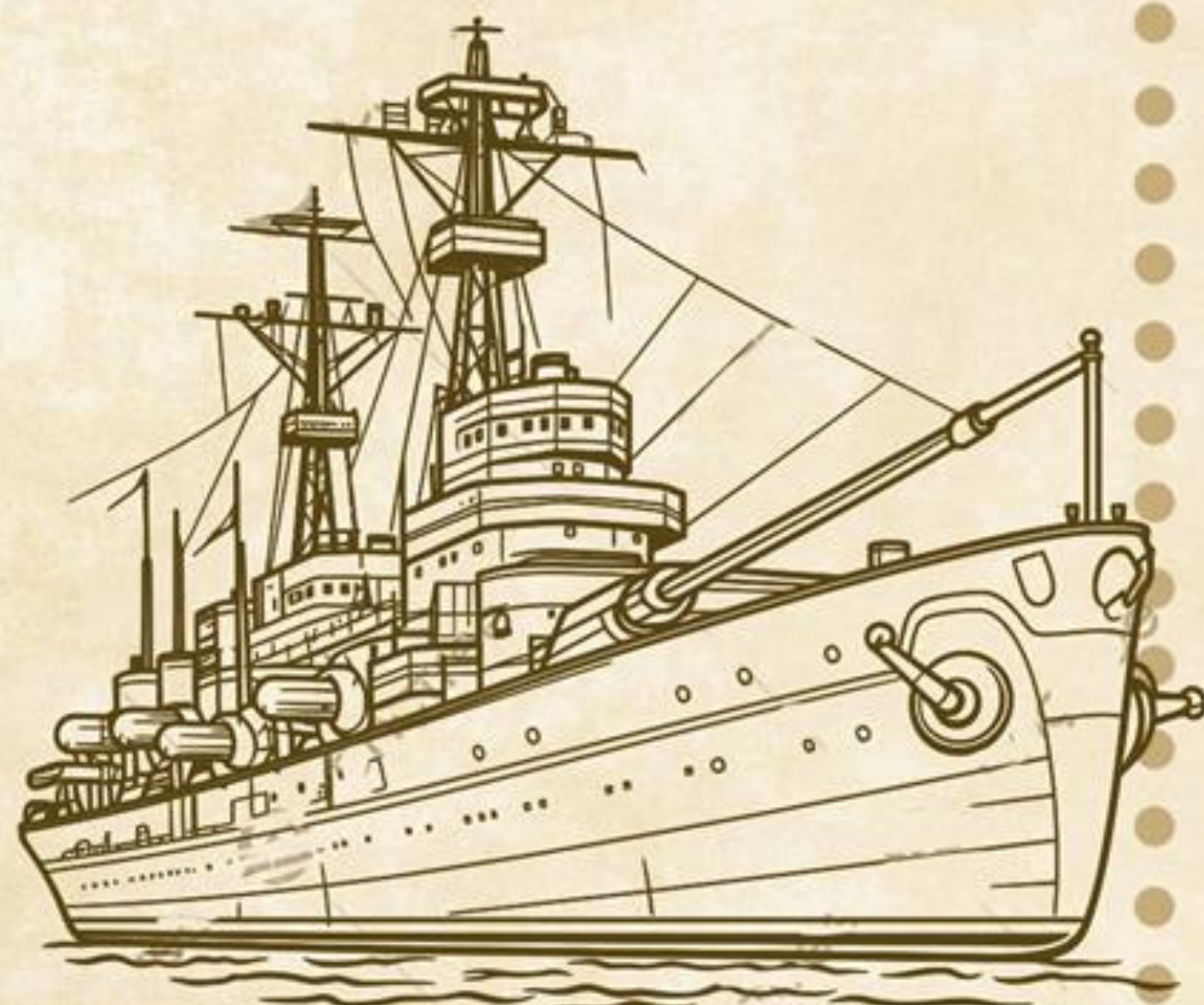
اولین کاروان از نفتکش های کویتی با پرچم و اسکورت کامل نظامی آمریکا در تیرماه سال ۱۳۶۶ راه افتاد. نفتکش کویتی الرّخاء با نام مبدّل بریجتون بین یک ستون نظامی، اسکورت میشد. اما غافل از اینکه چندکیلومتر اونطرف تر نادر مهدوی و نیروهای شجاعش خواب بدی برای اونها دیدن

تصویر نادر مهدوی و نیروهایش روی قایق های تندرو

نادر و نیروهایش سوار بر قایقهای تندرو با عزمی جزم راهی شدن تا قبل از عبور این کاروان از تنگه ی هرمز کار اونها رو یکسره کنن؛ طوفان هم ذره ای از اراده و توان اونها کم نکرد تا سه ساعت زودتر از نیروهای آمریکایی به ۱۳ مایلی غرب جزیره فارسی، رسیدن، دریا رو مین گذاری کردن تا کشتی بریجتون بر اثر برخورد با مینهای کار گذاشته شده توسط سردار مهدوی و یارانش، منفجر بشه. خبر انفجار کشتی به سرعت تو دنیا پیچید تا هیمنه ی پوشالی آمریکا به چشم برهم زدنی از بین بره

تصویر بوسه امام خمینی بر پیشانی شهید مهدوی

به شکرانه و پاداش این موفقیت بزرگ، نادر مهدوی و نیروهای تحت امرش به ملاقات امام میرن و اونجا بوسه ی جاودانه ی امام خمینی مثل مدال افتخاری میشه که تا همیشه بر پیشانی این شهید عزیز میدرخشه.

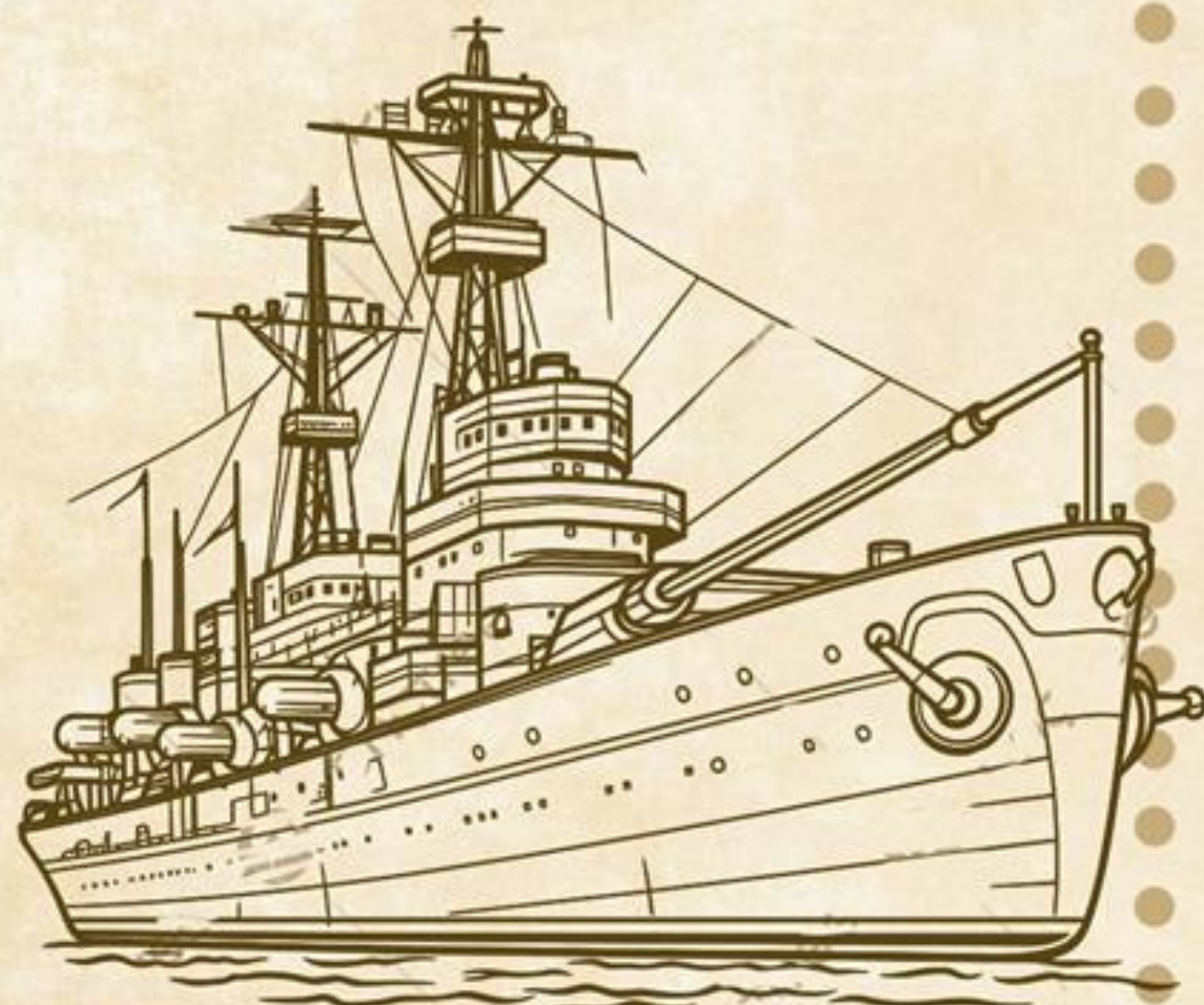


تصویر گفتگوی شهید با برادرش

شانزدهم مهرماه ۱۳۶۷ همه خونه ی آقا نادر جمع شدن و وقت خداحافظی جمله ای به برادرش میگه که نشون میده نادرخان، داره آماده میشه برای یه اتفاق بزرگ؛ برادرش رو در آغوش میکشه و میگه که: من فردا عازم مأموریت مهمی هستم که شاید زنده از اون برنگردم. عصر همون روز با نه نفر دیگه از نیروهایش با دوتا قایق تندروی توپ دار و یه دونه ناوچه راهی خلیج فارس میشن. غروب شده . شهید مهدوی و چند نفر دیگه توی ساحل جزیره ی فارسی قامت به نماز میبندن که یهو

تصویر انفجار مرکز رادار

صدای یه انفجار همه رو میخکوب میکنه. آمریکایی ها با هلیکوپتر رادار مرکز فرماندهی رو زدن تا ارتباط نادر و نیروهایش با مرکز عملیات قطع بشه و با سه تا بالگرد ms6 روی سر نادر و نیروهایش میرسن. آخه این مدل بالگرد صدای خیلی کمی داره و تشخیصش از دور سخته. القصه که نیروها تا به خودشون میان بالگردای آمریکایی راکت و گلوله است که به سمت اونا شلیک میکنن

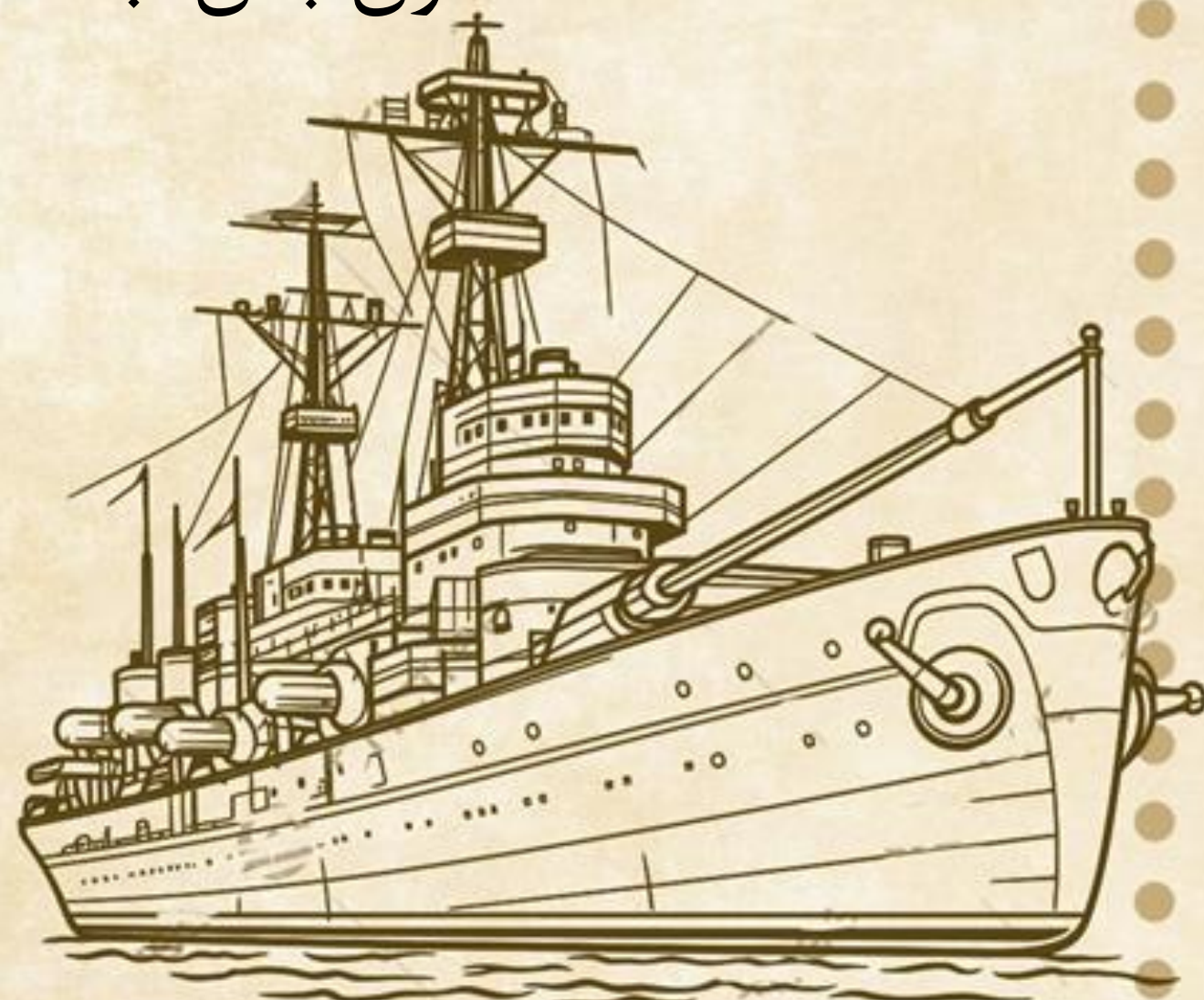


تصویر انفجار بالگرد

نادر مهدوی موفق میشه یکی از بالگردارو با توپ روی ناوچه بزنه اما تاریکی شب و صدای کم بالگردها پیدا کردن اونهارو تو آسمون تیره ی شب سخت کرده. هر دوتا قایق اونا متلاشی شده و شهدا و زخمی های ایرانی روی آب شناور هستن؛ نادر خیلی راحت میتونست جونش رو از مهلکه سالم به در ببره اما معرفتش اجازه می همچین کاری نمیده، پیکر شهدا و زخمی هارو با سختی از آب میگیره و به ناوچه منتقل میکنه و تا آخرین تیر میجنگه تا دمی که آمریکایی ها اون و نیروهایش رو اسیر میکنن

تصویر اسارت نادر با دستهای بسته و سربازان آمریکایی

اسارت فرماندهی بزرگ و اثرگذاری مثل نادر مهدوی برای آمریکایی ها خیلی مهمه چون اطلاعات مهمی ازش میتونن بگیرن؛ اما اونا حساب این قسمت رو نکرده بودن که مردی که برای دفاع از وطن جونش رو کف دستش میگیره با شکنجه و سرنیزه هم به وطنش خیانت نمیکنه. اونها بر عرشه ناو جنگی یو. اس. اس. چندلر، نادر رو با انواع شکنجه ها آزار دادن، دستهایش رو بستن و بدنش رو مچاله کردن، میخ های آهنی تو سینه و بدنش فرو کردن تا وطنش رو بفروشه اما نادر جان داد و وطن رو ارزان نداد و آمریکایی های بیشرف با شلیک دو گلوله به بازو و قلب مهربان این قهرمان وطن او رو شهید کردن تا نشون بدن جلادان قرون وسطایی هنوز زنده اند.



تصویر تابوت شهید

بالاخره پس از گذشت شش روز، پیکرهای مطهر شهدا و اسرا از مسقط پایتخت کشور سلطنت عمان تحویل گرفته شد و از مرز هوایی وارد فرودگاه مهرآباد تهران گردید. جنازه مطهر شهید با شکوه و شوکت بر دوش هزاران نفر از مردم در مقابل لانه جاسوسی آمریکا تشییع و سپس به بوشهر انتقال یافت تا در زادگاهش روستای بحیری به خاک سپرده بشه عزیزای دلم! رفقای گلم! ما زندگی شهدارو نمیگیم برای افسانه سرایی، میگیم برای درس گرفتن، ما باید یاد بگیریم که مبادا عکس شهدارو به دیوار بزنیم اما عکس رفتار اونها رو پیاده کنیم. یادمون نره شهدا زنده ان، مارو میبینن؛ اگه یه روز جلومون رو گرفتن و گفتن ما خون دادیم برای سرافرازی وطن شما چه کردید با این وطن؟ شرمنده شون نباشیم. حق پشت و پناهتون، دست علی به همراهتون

